



پیغام عشق

قسمت دویست و شصت و دوم





با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور

فرهاد هستم از بهبهان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

به طور کامل زنده شدن به او، دست ما نیست. ما فقط باید کار کنیم، این که با هشیاری جسمی حدس می‌زنیم که تعهد من کامل است، سست یا محکم است، یا از دیگران بهتر است، این حدسیات مضر است. ما فقط باید کار کنیم. موقعی تصمیم می‌گیریم هر جور شده مرکزمان را عدم نگه داریم، یک دفعه می‌بینیم که خشمگین شدیم، رنجیدیم، توقع پیدا کردیم، حالمان عوض شد، ناامید بشویم، بترسیم یا بگوییم این راه کار نمی‌کند، یا هر چیزی دیگری که من ذهنی می‌گوید، این‌ها مضر است، باید قطع بشود.

شما باید آگاه بشوید که نمی‌توانید (با من ذهنی) تعهد کامل داشته باشید، تعهد کامل (با من ذهنی) اصلاً وجود ندارد. ما سعی‌مان را می‌کنیم که به مرکز عدم، متعهد بشویم. معنی‌اش این است که ما سعی خواهیم کرد، هشیارانه در اطراف اتفاق این لحظه، همیشه فضا باز کنیم و متعهد به عدم باشیم ولی تعهد مرتب خواهد شکست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۱۷

آنکه سازد در دلت مکر و قیاس

آتشی داند زدن اندر پلاس

همان خدایی که با طرح خودش تو را با چیزهای این جهانی هم‌هویت کرده و دلت را از دردها و کینه‌ها پر کرده و تو گرفتار من ذهنی شده‌ای، همان خدا در زمانی که خودش تشخیص می‌دهد اگر ما اجازه دهیم و تسلیم شویم از این دردها و کینه‌ها



و من ذهنی رها می‌کند. آتشی بر این به اصطلاح مولانا علت و بیماری که در مرکز همه انسان‌هاست و ایجاد درد می‌کند و دائماً ما را به سوی مرگی می‌کشد می‌زند و می‌سوزاند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۳۲

گر نبودت این آنایی کینه کش

کی زدی بر ما چنین اقبال خوش

اگر این من ذهنی و اشتباهات نباشد و این دردها به ما فشار نیاورند چگونه ما متوجه شویم که درد داریم و باید روی خودمان کار کنیم. پس اگر زندگی عیبی را که در ما وجود دارد به ما نشان داد، نباید ناامید شد و ناله و شکایت کرد باید خدا را شکر کنیم که خدا چنین اقبال و خوشبختی به ما داده که بتوانیم عیب و اشتباه خودمان را ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۰۴

اشتباهی و گمانی در درون

رحمت حق است بهر رهنمون

هر اشتباهی که ما در من ذهنی مرتکب می‌شویم و هر فکری که با من ذهنی می‌کنیم این رحمتی است از طرف خداوند برای هدایت ما، که هنوز من ذهنی داری و باید روی خودت کار کنی، هر لحظه ناظر فکرها و اعمال خودمان هستیم. من ذهنی یعنی فکر بدون ناظر.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۸۹

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر



تیغ فضاگشایی و تسلیم و گشودن فضا در برابر خشم و عصبانیت و واکنش دیگران، از تیغ واکنش و جواب دادن با خشم و عصبانیت متقابل، تیزتر است، و مولانا در این جا تأثیر فضاگشایی و صبر را به ما می گوید که در برابر سرکگی من های ذهنی و ایجاد درد باید شکر که همان محبت و بی واکنشی و فضاگشایی است را اضافه کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط تسلیم است نه کار دراز

سود نبود در ضلالت تَرکتاز

این لحظه را با صبر و رضا و تسلیم شروع می کنیم. در مقابل اتفاقات که زندگی و قضا به وجود می آورد مقاومت نمی کنیم. اگر در برابر اتفاقات مقاومت کنیم از جنس اتفاق می شوم و در ضلالت و تاریکی ذهن دست و پا زدن، سودی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸۱

وین نفَس جان های ما را همچنان

اندک اندک دُزدَد از حَبس جهان

خداوند در این لحظه حاضر و ناظر ماست و کار خدا طبق یک برنامه خاص و منحصر به فردی روی ما پیاده می شود، و روی هر انسانی مطابق مرکزش کار می کند و او را اندک اندک از حبس من های ذهنی و دردها، اگر اجازه دهد و تسلیم شود رها می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۰۶ تا ۲۰۹

چون شوم آلوده، باز آن جا روم

سوی اصل اصل پاکی ها روم

دلق چرکین بر کنم آن جا ز سر



خلعت پاکم دهد بار دگر

کار او این است و کار من همین

عالم آرایست رَبِّ الْعَالَمِينَ

گر نبودی این پلیدی‌های ما

کی بدی این بارنامه آب را

اگر من به جهت مقاومت و قضاوت و همانیدگی مرکزم آلوده شد و به سوی من ذهنی رفتم، دوباره آگاهانه و با صبر و پذیرش سوی اصل پاکی‌ها که خدا و زندگی است می‌روم. و دلق چرکین من ذهنی که در مرکزم پوشیده شده در می‌آورم، و خدا بار دیگر جامه پاکیزه‌ی بر من می‌بخشد.

کار خداوند همین است که من را با اشتباهات و عیب‌هایم آشنا کند، و کار من هم این است که بپذیرم و صبر کنم و ناظر و حاضر باشم و با درد هشیارانۀ خودم را از عیب‌ها پاک کنم، خداوند عالم آرایست. اگر ما این آلودگی‌ها را نداشتیم کی ممکن بود که متوجه شویم که عیب و نقص داریم تا خودمان را پاک و از من ذهنی رها کنیم.

✓ و در آخر نکته طلایی و کلیدی رو می‌گوییم که:

☒ اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند اتفاقات برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می‌افتند ☒ .

فرهاد از بهبهان



به نام خدا

و با عرض سلام و ارادت خدمت شما پدر بزرگوار و همه عزیزان.

مناجاتی با جان جانان

مولانای عزیز مناجات بسیار زیبایی با جان جانان نمودند که در واقع حرف دل همه ما جهانیان هست. ایشان فرمودند: جانا تو نخست ذوق نوشیدن این شراب ناب فضای یکتایی را در ما ایجاد کن، چون تا زمانی که ما اسیر من ذهنی مان باشیم، ذوق نوشیدن شراب حاصل از آفلین این جهان را داریم، اما به محض این که عنایت و جذبه تو ناگهان می رسد و ما را به سوی خود می کشاند، چنان ذوق و علاقه ای در ما ایجاد می شود که نمی توانیم از آن شراب نابت دست برداریم، بلکه تلاش می کنیم برای بهره مند شدن هر چه بیشتر از این شراب بیشتر هم فضاگشایی کنیم و تسلیم تو باشیم. پس ای جان جانان پیوسته این شراب نابت را به ما برسان و سرانجام ما را از آن سیراب کن، و جاودانه ساز، آن وقت ما هم مدام آن شراب را نثار جهانیان می کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

جانا نخست ما را مرد مدام گردان

وآنکه مدام در ده، ما را مدام گردان

تا زمانی که ما با من ذهنی بخواهیم فکر و خدمتی بکنیم مفید و موثر نخواهد بود، و هیچ دردی را دوا نخواهد کرد. تو خودت ما را از مرکز عدم به وجود آوردی و روح خودت را در ما دمیدی، بعد ما در این جهان همانیده شدیم. حالا هم خودت کار را تمام کن و ما را از این زندان دنیا نجات بخش و زنجیر همانیدگی ها را از دست و پای ما باز کن، ما بدون عنایت تو قادر به این کار نیستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳



از ما و خدمت ما چیزی نیاید ای جان

هم تو بنا نهادی، هم تو تمام گردان

ما از روز ازل در دارالسلام یا بهشت بودیم، یعنی مرکزمان پاک و عدم بود. بعد از آمدن به این جهان ما را وارد جهنم من ذهنی، که یک خانه پر از درد و ملامت هست کردی. پس حالا این دارالملام ما را دوباره به دارالسلام و بهشت تبدیل کن، چون تا وقتی که به این ملامت کردن و درد ساختن ادامه دهیم، در جهنم خود می‌سوزیم و بهشت تو را نخواهیم دید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

دارالسلام ما را، دارالملام کردی

دارالملام ما را، دارالسلام گردان

هرچند این راه رسیدن به بی‌نهایت تو و زنده شدن به تو از نظر من ذهنی ما خیلی طولانی و بعید هست، چون مرتب با فکرها پی‌درپی به بی‌راهه می‌رود و بیشتر در خواب ذهن می‌ماند، اما تو آن فضل و بخشش بی‌نهایت خودت را نصیبمان کن و به خاطر این ذوق همیشه نوشیدن شرابت، این راه را برایمان دو قدم و نزدیک کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

این راه بی‌نهایت گر دور و گر دراز است

از فضل بی‌نهایت بر ما دو گام گردان

جانا ما فعلاً اسیر این من ذهنی و افکاری که تولید می‌کند هستیم. این نفس اماره امیر ما شده و با فرمان او ما به سوهای مختلف کشیده می‌شویم. از تو درخواست می‌کنیم که ما را امیر و حاکم این نفس اماره کن و او را غلام ما گردان، آن وقت



اختیار افکارمان در دستمان می‌افتد و ذهن ما می‌تواند خالی شود و فکرهای خلاق تو در آن جاری شود، پس ما ذهنمان را خاموش می‌کنیم تا تو خالق افکار و بیانات ما شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

ما را اسیر کردی، اماره را امیری

ما را امیر گردان، او را غلام گردان

تو می‌خواستی این شراب و دم ایزدی خود را به همه ببخشی، ولی ما که در اسارت من‌ذهنی افتادیم نتوانستیم از این بخشش تو بهره‌ای ببریم و آن را فقط نثار انسان‌های برگزیده‌ات که مرکزشان را عدم کردند کردی، اکنون ما به اشتباه خود پی بردیم و ذوق نوشیدن شرابت را داریم، پس این شراب خود را که هزار جور برکت به همراه دارد، چه از طریق خاصانت و چه از طریق مرکزگشوده شده ما نثار همه ما کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

انعام عام خود را کردی نصیب خاصان

انعام خاص خود را امروز عام گردان

خدایا به ما انسان‌ها که یک ذره هشیاری هستیم، از فضل و کرمات نور آن خورشیدی که ذره ما را به ارتعاش درمی‌آورد، و دنیای تاریک ما را روشن می‌کند عطا کن. و این خورشید درخشان را بر همه رام کن، چون چنین خورشیدی تقسیم‌ناپذیر است و نور آن تمام ذرات به تله افتاده همانندگی‌ها را در یک فضای یکتایی گرد می‌آورد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

هر ذره را ز فضل خورشیدی دگر ده

خورشید فضل خود را بر جمله رام گردان



ای جان جانان! وقتی ما با ذوق و علاقه و با فضای گشوده شده درون به سویت رو می آوریم و تو را عبادت می کنیم و از تو درخواست می کنیم که عنایتت را شامل حال ما کن، تو هم این دعای ما را چون عسل و شیر به کام ما شیرین و خوش کن، و هرکسی هم که فضای درونش را باز می کند و با گشاده دلی آمین می گوید او را هم کامروا گردان.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

در کام ما دعا را چون شهد و شیر خوش کن

و آن را که گوید آمین، هم دوستکام گردان

با سپاس فراوان، مهردخت از چالوس



با سلام، برداشتی از برنامه ۸۵۸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

جانا نخست ما را مردِ مُدام گردان

وانگه مُدام درِ ده، ما را مُدام گردان

خداوندا مرا از شراب لایزال مست کن و پی‌درپی جام شرابت را بر وجود من بریز و مرا جاودانه کن، تا من به جام شراب تو تبدیل شوم و هر لحظه ارتعاش عشق تو از من به جهان ساطع شود. اگر ما شراب می‌خواهیم حتماً حضور زندگی در مرکز ما لازم است، تا زمانی که مرکز ما پر از همانیدگی باشد ما فقط می‌توانیم از جهان بیرون شراب بگیریم، ما در ذهن گدای زندگی از جهان و تایید و توجه مردم هستیم، واکنش‌های ما نشانه‌ی نیاز ما به جهان است. خداوندا وقتی من علاقمند به شرابی شدم که از طرف تو می‌آید مرکز عدم را در من ثابت نگهدار، تا من مرتب از تو شراب بگیرم تا فضای درونم بی‌نهایت شود و من جاودانه شوم و در این لحظه ابدی ساکن بمانم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

از ما و خدمت ما چیزی نیاید ای جان

هم تو بنا نهادی، هم تو تمام گردان

بارالها از خدمت من با من ذهنی و فکرهای همانیده چه در می‌آید؟ وقتی به صورت هشیاری به این جهان آمدم عدم بودم، تو مرا با چیزها همانیده کردی، ساختمان مرا تو درست کردی و قرار بود که به من فضاگشایی را یاد بدهی و همانیدگی‌ها یکی یکی بریزند و من به بی‌نهایت تو زنده شوم، پس فقط تو می‌توانی تمام کنی، من بلد نیستم و نمی‌توانم، من هر لحظه تسلیم می‌شوم و اقرار می‌کنم که نمی‌توانم تا تو قدم به مرکز من بگذاری و تو مرا هدایت کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳



دارُالسَّلام ما را، دارُالمَلام کردی

دارُالمَلام ما را، دارُالسَّلام گردان

وقتی ما به این جهان آمدیم مرکز ما بهشت بود و تو بهشت ما را به خانهٔ ملامت تبدیل کردی. ملامت یکی از مهم‌ترین ابزارهای من‌ذهنی است و یکی از راه‌های فرار از پذیرش مسئولیت است و یک روش غلط و غیرموثر برای فرار از دردهاست.

ما اشتباهاتمان را درست نمی‌کنیم و دروغ می‌گوییم و من‌ذهنی را ادامه می‌دهیم، ملامت من‌ذهنی را قوی‌تر می‌کند، من‌ذهنی فقط با ملامت کردن می‌تواند به زندگی خودش ادامه بدهد، من‌ذهنی می‌گوید من در به‌وجود آمدن مسائل و مشکلات هیچ سهمی ندارم، باید بدانیم من‌ذهنی با این ابزار قوی یعنی ملامت ما را ناتوان خواهد کرد. باید قبل از هر عملی زیر بار مسئولیت برویم و بپذیریم که هر بلایی سر ما آمده تقصیر خودمان است. خدایا من دیگر فهمیدم که دارالملام درست کردم تو این خانهٔ ملامت را دوباره به بهشت تبدیل کن. من متوجه شدم که مهم‌تر از هر کاری درست کردن خودم است و از همهٔ امکانات و رویدادها استفاده می‌کنم برای این که عیب‌های خودم را پیدا کنم و زیر بار می‌روم و اقرار می‌کنم که اشتباه کردم و می‌خواهم آن‌ها را اصلاح کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۳۳

این راه بی‌نهایت گر دور و گر دراز است

از فضل بی‌نهایت بر ما دو گام گردان

تا زمانی که ما از یک فکر همانیده به یک فکر همانیده دیگر می‌پریم و نمی‌خواهیم خودمان را کوچک کنیم و کاری نمی‌کنیم که مورد جذبهٔ زندگی قرار بگیریم و حس نیاز به زندگی نمی‌کنیم راه ما بی‌نهایت طولانی است. علت این که راه بشر بی‌نهایت شده این است که هنوز می‌خواهد با ذهنش مسائلیش را حل کند و روز به روز به مسائلیش اضافه می‌شود. انسان قرن‌هاست که در فکرها و دردهایش گم شده و با ذهنش می‌خواهد به خدا برسد.



خداوندا از فضل تو و دانش تو که بی‌نهایت است می‌تواند این راه بی‌نهایت دو قدم شود، قدم اول این است که تو قدم به مرکز من بگذاری و به من این شناسایی را بدهی که من، من‌ذهنی نیستم. قدم دوم این که فضا را باز کنی که در این صورت ذهن شرطی شده من دیگر بلند نخواهد شد، پس تبدیل ما با دو قدم امکان‌پذیر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

انعامِ عامِ خود را کردی نصیبِ خاصان

انعامِ خاصِ خود را امروز عام گردان

زندگی می‌خواهد لطفش را، شادی‌اش را و خلاقیتش را به همه انسان‌ها هدیه کند، او می‌خواهد مرکز همه انسان‌ها عدم باشد، این بخشش عام است اما فعلاً نصیبِ خاصان شده است. مولانا می‌گوید، این بخشش می‌تواند عام باشد، اگر همه انسان‌ها متوجه شوند که باید فضاگشایی کنند و او را به زندگی‌شان بیاورند و من‌ذهنی را از مرکزشان بردارند. ما در هر وضعیتی هستیم باید این موضوع را تشخیص بدهیم که مرکز ما جز عدم چیز دیگری نباید باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

هر ذره را ز فضل، خورشیدی دگر ده

خورشیدِ فضلِ خود را بر جمله رام گردان

ما چه چیز هستیم؟ ما هشیاری هستیم، ذره بی‌فرم هستیم، در من‌ذهنی ما هشیاری همانندگی‌ها را آن برق خورشید می‌نامیم، که این غلط است.

اگر فضا را باز کنیم زندگی خاصیتِ خورشید بودن دیگری به ما می‌دهد، تا زمانی که ما من‌ذهنی هستیم خورشید او و فضل او رام ما نیست. وقتی حالت خورشیدی به مرکز ما می‌آید ما متوجه می‌شویم که ما تقسیم‌ناپذیر هستیم یکتا هستیم و می‌بینیم خورشیدِ فضلِ ایزدی رام ما می‌شود و اجازه می‌دهد که ما از فضل او استفاده کنیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۳۳

در کام ما دعا را چون شَهد و شیر خوش کن

و آن را که گوید آمین، هم دوستکام گردان

چه موقع دعا و طلب ما مثل عسل شیرین می شود؟ موقعی که فضاگشایی می کنیم و زندگی قدم به مرکز ما می گذارد. آمین گفتن یعنی فضا را باز کردن، یعنی تسلیم شدن، هر کسی آمین می گوید فضاگشایی می کند، خدایا او را هم موفق و کامروا کن.

وقتی مرکز ما عدم می شود دعاها را، طاعات ما دیگر از روی وظیفه و اجبار نیست، بلکه مثل شَهد و شیر شیرین است، و هر کسی ما را می بیند فضا را باز می کند، یعنی ارتعاش مرکز ما روی مراکز انسان های دیگر از طریق قرین اثر می گذارد، و آن ها هم آمین می گویند. درواقع این ما نیستیم که دعا می کنیم خود زندگی برای ما دعا می کند و هر کسی فضا را باز می کند عملاً آمین می گوید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

هر جا که این جمال است، داد و ستد حلال است

و آن جا که ذوالجلال است من دم زدن نتانم

هر جا که جمال زندگی هست یعنی مرکز ما عدم است و ما با دید عدم می بینیم در این صورت هر دادوستدی حلال است. درحالی که جمال الهی برای ما از طریق دید عدم میسر است ما می توانیم فکر کنیم عمل کنیم و با مردم مَروده داشته باشیم. هر لحظه که ما از طریق عدم می بینیم هر کاری حلال است، یعنی در آن جا خدا حاضر است و ما به او زنده هستیم، در غیر این صورت حرام است و مجاز نیست. جایی که خدا باشد من ذهنی نمی تواند حرف بزند، اگر من ذهنی حرف



می‌زند پس خدا آن‌جا نیست. من ذهنی هر دادوستدی و هر رابطه‌ای را خراب می‌کند، پس اگر من ذهنی داریم باید مواظب باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۳

پس تو را باطن مُصفاً ناشده

خانه پُر از دیو و نَسناس و دَدَه

وقتی مرکز ما پر از همانیدگی باشد پس خانه ما هنوز مُصفاً نشده و این همانیدگی‌ها از من ذهنی و دیو است، یعنی بعضی از این‌ها واقعاً الگوهای هستند که اگر به مرکز ما بیایند مثل یک حیوان درنده می‌شویم، گاهی ساده‌لوح می‌شویم، گاهی مثل روباه زرنگ می‌شویم، گاهی دیو می‌شویم و خدا و الست را کاملاً انکار می‌کنیم و حالت شیطنانی‌مان را به نمایش می‌گذاریم و درد ایجاد می‌کنیم. پس با کمک و راهنمایی مولانا و آقای شهبازی عزیز متوجه می‌شویم که انسانی که خانه دلش مُصفاً نشده می‌تواند بسیار خطرناک باشد. پس نتیجه می‌گیریم که انسان امروز راهی به‌جز عشق و عدم کردن مرکزش ندارد.

باسپاس فراوان از همه عزیزان 🙏

فرزانه از همدان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com